الحمد لله والمنة که نسخهٔ شنبرک تمت

برزادی

در مطبع دریا نور لاهور باهتمام فقیر سید شهنور الدین طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام علي رسوله محمد وآله الابرار
اجمعين بدان اسعدك الله تعالي في الدارين كه جمله اسما متمكنه وافعال متصرفه بر چهار
نوع است صحيح ومهموز ومعتل ومضاعف اما صحيح آن باشد كه هيچ حرف اصلي او همزه
وحرف علت نباشد وعين ولام او از يك جنس نباشد چون قتل وضرب ومهموز آن
باشد كه يك حرف اصلي او همزه باشد آن بر سه نوع است مهموز الفا چون
امر ومهموز العين چون سأل ومهموز اللام چون قرء ومعتل آن باشد كه يك حرف اصلي
او حرف علت باشد چون وعد وحروف علت سه اند واو والف ويا كه مجموع وي
واي باشد والف هميشه ساكن باشد بي نقطه چون قال واگر هرچه متحرك شد بصورت
الف ويا بي نقطه آن را همزه گويند وما قبل الف هميشه مفتوح باشد واگر حركت

ماقبل الف مخالف او باشد آن الف را بدل بحرفی کنند که موافق حرکت ماقبلش بود
چنانچه قوتل و بویع و استقیم و مضاعف آنها باشد که یک حرف اصلی او مکرر باشد چون
مدّ و فرّ و عضّ حرف صحیح اینجا فرو گذاشته شد بنابران که در میزان مقدم افتاده
است اما حرف مهموز با حرف صحیح برابر باشد مگر در چند جاها که ذکر کرده شود اول اینکه همزه
که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح روا بود که او را با لف بدل کنند چنانچه یامن
قانون هر همزه که ساکن باشد یا مفتوح و ماقبل او مضموم یا واو مدّه زایده او
بود که او را بواو بدل کنند چنانچه یؤمن و مقروّة و یؤاخذ **قانون** هر همزه که ساکن
باشد و یا مفتوح و ماقبل او مکسور روا بود که او را بیا بدل کنند چنانچه ییمن و
میر و خطیّة و هر همزه که ساکن باشد و ماقبل او همزه دیگر متحرک بود همزه ساکن را
واجب است که بدل کنند بحرف علت بر وفق حرکت همزه ماقبل چنانچه آمن و اوجر و
ایمن و هر همزه که متحرک باشد و ماقبل او ساکن بود روا بود که حرکت همزه را نقل کرده
بماقبل دهند و همزه را حذف کنند چنانچه یسل و قد افلح و لزوم این اعلال در باب یری
شاذ است و هر جا که دو همزه متحرک در یک کلمه بهم آیند اگر یکی از ایشان مکسور
بود دویم را بیا بدل کنند چنانچه ائمة و جاء علی احد القولین و الا دوم را بواو بدل
کنند چنانچه اوادم و اویدم الّا ان الاعلال جایز فی نحو ائمة و لازم فی غیره و

اما اعلال کل وعد نزد ما و اعلال قرجو از است دانست **صرف معتل** بدانکه معتل بردو گونه است معتل بیک حرف و معتل بدو حرف اما معتل بیک حرف بر سه گونه است معتل الفاء که آن را مثال خوانند و معتل العین که آنرا اجوف خوانند و ذو الثلثة نیز خوانند و معتل اللام که آن را ناقص خوانند و ذو الاربعة نیز گویند و معتل بدو حرف بر دو گونه است یکی آنکه دو حرف علت یکجا بهم آیند چنانچه یوم و حیی و او را لفیف مقرون گویند و دوم آنکه متفرق باشند چنانچه وقی و وجی و او را لفیف مفروق اما اجتماع سه حرف علت چنانچه ییت یاء مدود دادو قلیل است **صرف المثال** وعد یعد وعدا وعدة و میعادا فهو واعد و وعد یوعد وعدا وعدة و میعادا فذاک موعود الامر منه عد و النهی عنه لا تعد حرف مثال با حرف صحیح برابر است مگر در چند جا که یاد کرده شود ان شاء الله تعالی **اول** آنکه هر واوی که میان یا مفتوح و کسره لازم باشد و حرکت یا مخالف واو باشد آن واو را بیفگنند چنانچه یعد که در اصل یوعد بود در یوجل واو نیفتاد زیرا که واو میان یا و کسره نیست اما در یهب که در اصل یوهب بود واو بیفتاد و یهب شد بعده حرکت عین فعل از کسره نقل کرده بفتح بردند برای رعایت حرف حلق و در یعد بر اصل داشتند تا دلالت کند بر اصل باب و اما یذر محمول است بر یدع و در یوزع واو نیفتاد زیرا که حرکت یا موافق واو است و چون واو از یعد بیفتاد از تعد و اعد و نعد نیز بیفتاد

تا حکم باب تفعلت نگردد قانون هر واوی که بجای فا کلمه مقدر بر وزن مفعَل

افتد و در مستقبل او تعلیل کرده باشد روا بود که آن وا را حذف کنند و عوض آن تا در

آخرش در آورند چنانچه عِدَةٌ و سِعَةٌ اما خوجهة قلیل است قانون هر واوی

که ساکن مظهر باشد و ماقبل او آن واو را یا بدل کنند چنانچه میعاد در میزان و دور

اِجْلِوّاذ ابسلامت ماند زیرانچه مدغم است مظهر نیست قانون هر یایی که ساکن باشد

و ماقبل او مضموم آن یا واو گردد چنانچه اَیقَنَ یُوقِنُ اِیقاناً فهو مُوقِنٌ و اُوقِنَ یُوقَنُ ایقاناً

فذاک مُوقَنٌ کا الامر منه اَیقِنْ و النهی عنه لاتُوقِنْ قانون هر واوی که بجای فا کلمه

باشد و بعد او واو دیگر متحرک نباشد روا بود که آن واو را بهمزه بدل کنند

چنانچه اُقِّتَتْ و وُقِّتَتْ و اُدَرِیَ و وُوُرِیَ اما در مکسور چنانچه وِسادة و اِسادة

اختلاف است بعضی گفته اند روا بود و بعضی گفته روا نیست اما در مفتوح روا نیست

بالاتفاق اما اَحَدٌ و اَناةٌ شاذ است اما اگر دو واو متحرک در اول کلمه بهم آیند

واجب است که اول را بهمزه بدل کنند اگر چه ثانی مفتوح بود چنانچه اواصل که جمع واصلة

است و اُوَیعِد که تصغیر واعد است قانون هر واوی و یایی که در باب

افتعال بجای فا کلمه افتد و آن واو و یا بدل از همزه نباشد آن واو و یا را تا بدل

کنند بعده تا در تا ادغام کنند چنانچه اِتَّعَدَ یَتَّعِدُ اِتِّعاداً فهو مُتَّعِدٌ الامر منه اِتَّعِدْ

وانفي عنه لاتشدد وكه لك حسكم الياء چون ایسر میسر تاء را دو در تیسّر و اتّکل را بتا بدل

نکردند زیرا که تا بدل است از همزه واتخذ یتخذ اتخاذا شاذ است **صرف اجوف**

از باب فعل یفعل قال یقول قولا ماضي معلوم قال قالا قالوا قالت قالتا قلن

قلت قلتما قلتم قلت قلتما قلتن قلت قلنا مجهول قیل قیلا قیلوا قیلت قیلتا

قلن قلت قلتما قلتم قلت قلتما قلتن قلت قلنا **مستقبل معروف** یقول

یقولان یقولون تقول تقولان یقلن تقول تقولان تقولون تقولین تقولان تقلن

اقول نقول مجهول یقال یقالان یقالون تقال تقالان یقلن تقال تقالان تقالون

تقالین تقالان تقلن اقال نقال **امر حاضر** قل قولا قولوا قولي قولا قلن **نهي حاضر**

لاتقل لاتقولا لاتقولوا لاتقولي لاتقولا لاتقلن **اسم فاعل** قائل قائلان

قائلون قائلة قائلتان قائلات **اسم مفعول** مقول مقولان مقولون

مقولة مقولتان مقولات **ظرف** مقال **آلة** مقول مقولة مقوال

قال در اصل قول بود واو الف گشت قال شد **قانون** هر واوي و یائي

که متحرک باشد بحرکت لازمي و بعد او الف تثنیه والف ضمیر نباشد و حرف

ساکن که لازم بود تحقیق او و سکون او نباشد و ما قبل او از کلمه او مفتوح

باشد و مجهول بود واو یا صحیح ضروري نباشد و لام کلمه او را اعلال [illegible] باشد

ومصدر بر وزن فَعَلي وفَعَلان نباشد آن واو ويا را بالف بدل كنند چنانچه قَالَ وبَاعَ و
بَابَ ونَابَ وعَصَى ورَحَى ودر حَيِلَ ولَوِ اسْتَطَعْنَا بسلامت ماند زيرانچه حركت عارضي
است لازمي نيست ودر ليقولن باليف نگشت زيرانچه ماقبل او مفتوح از كلمه او نيست
ودر عَصَوَان ورَحَيَان اعلال نكردند زيراكه بعد ايشان الف تثنيه است ودر دَعَوَا
ويدْعَيَان واخْشَيَا اعلال نكردند زيرانچه بعد ايشان الف تثنيه است واما اِخْشَيْنَ
محمول است بر اِخْشَيَا لمشابهة بينهما وهي وجوب الفتح قبل ما لحقها ودر سواد وبياض
بسلامت ماند زيراكه بعد ايشان حرف ساكن است لازم الوقوع بخلاف
دَعَتْ ورَمَتْ زيراكه تحقق تا وسكون او لازم نيست فصل او جايز است
ودر عَوِرَ وعَيِنَ واجْتَوَرَ اعلال نكردند زيراكه محمول اند بر اعورّ واعينّ وتجاور لاتحاد
المعني ودر حَيَوَان ومَوَتَان بسلامت ماند زيراكه مصدر بر وزن فعلان است ودر
جيدي بسلامت ماند زيراكه مصدر بر وزن فعلي است ودر قوي وطوي بسلامت
ماند زيرانچه لام كلمه را اعلال شده است اما تصحيح قوو خوشتر شاذ است
چنانچه اعلال [illegible] قُلْنَ در اصل قُوَلْنَ بود نقل
كرده از قولن بقُلن آوردند واو حرف ضعيف بود ضمه بروي حركت قوي
دشوار داشتند نقل كرده بماقبل واو دادند واو را بيفگندند قلن شد سوال چرا نقل كرد

از قولن یقولن آوردند جواب زیرا که اگر بر اصل خود باندی والف ساکن و

بیفتادی و بیل شودی بر حذف واو و کذلک بعن که در اصل بیعن بود نقل

کرده از یعن بیعن آوردند حرکت یا نقل کرده بما قبل واو ندپس دو ساکن بهم آمدند

اول را حذف کردند بعن شد او نقول واو و یا الف گشتند و بیفتادند و ما قبل واو

در قلن مضموم و در بعن مکسور کردند تا دلالت کند بر حذف واو و یا قانون هر واوی

و یایی که در ماضی ثلاثی مجرد الف گردد و بعینه حرکت ما قبل او را موافق او کردانند اما

در خفن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو ندو واو را الف نکردند بر خلاف قیاس

سوال واو و یا را چرا افکنند جواب هر جا که دو ساکن بهم آیند بر غیر حد خود

و اول ایشان مده باشد نخستین را بیفکنند چنانچه قلن و یقلن و لم یقل و قل و بعن و

یبعن و لم یبع و بع و خفت و خفن و بعضی گفته اند اگر دو حرف ساکن بهم آیند

علی نحو ما ذکرنا اول اصلی دوم زایده اصلی را حذف باید کرد لان الثانی علامة

و العلامة لا تحذف و بعضی گفته اند زایده را حذف باید کرد لان الزاید احق

بالحذف فعلی هذا المحذوف من نحو مقول [illegible] و مفعول و علی الاول عین الکلمة بدانکه

حرکت عارضی در حکم سکون [illegible] حرکت عارضی آن بود که حرف مستحق سکون

بوده باشد بنابر ضرورت متحرک کرده باشد و بعینه القول قل الحق و بع الثوب و

[illegible]

و مثال بخلاف لم يقولا ان الكريم واتبع على وزن اللام وكذلك قولا ان ابنا يتبع الاعراب اما قوله مجهول

است بر قولا لاتقدم و در دعوا الله و قل الحق حذف نكردند و آخر كلمه را حركت دادند زيرا كه

اصل ايشان بوده نيست و بيان يك حكم است الله تعالى قيل در اصل قول بود حركت واو نقل دادند

پس واو ساكن ما قبل او مكسور آن واو را يا كردند قيل شد **قانون** هر واوي و ياي كه مضموم و يا مكسور

در فعل معروف و ما يتعلق به متوسط بود و يا در حكم متوسط و در اصل سلامت نمانده باشد و ما قبل او

مفتوح نباشد حركت او را با قبل دهند چنانچه قيل و بيع و يقول و يبيع و يغزين و ترمون و مقول و مبيع

و در يغزو و يرمي اعلال نكردند زيرا كه فعل است و نه متعلق به او و در يدعو و يرمي در يا حركت

با قبل ندادند زيرا كه در طرف است و در تبصره و يحيي و يستحيي و يحيي حركت با قبل ندادند زيرا كه

در اصل سلامت مانده است و در قوي حركت را با قبل ندادند زيرا كه ما قبل او مفتوح است

الا آنكه در ماضي مجهول اگر حرف علت مكسور و ما قبل او مضموم بود نقل حركت لازم نيست بلكه حذف

حركت و اشمام نيز روا است تقول في قيل قيل و قول و في بيع بيع و بوع و در غير او لازم است

[illegible] و اصل [illegible] حركت [illegible] را اندو [illegible] را بالعشت ل كردند يقال شد

قانون هر واوي و يايي كه متحرك باشد [illegible] يا عين كلمه افتاده باشد و ما قبل ساكن

[illegible] و ما قبل او تقديرا [illegible] باشد و لام كلمه [illegible] اعلال نشده باشد و در اصل

سلامت نمانده باشد و آن كلمه [illegible] بر وزن فعل نباشد و ما قبل او ساكن مغاير قابل

حرکت باشد حرکت واو یا با قبل وی نهند و او و یا را الف گردانند چنانچه تقال و بیاع و اعان و استعان

و شعان و مستعان و در ما اقوال اعلال نکردند زیرا که فعل تعجب است و در خلوة و حلیة اعلال نکردند زیرا که

بجای حین کلمه افتاده است و در احوال و اقوال اعلال نکردند زیرا که بین الساکنین گردی تحقیقا

افتاده است و در مقول و مخیط اعلال نکردند زیرا که بین الساکنین بودی تقدیرا افتاده

است که در اصل مقوال و مخیاط بوده است اما در تقل و لم یقل اعلال کردند زیرا که سکون

لام عارضی است و لا عبرة بها و در اقامة و استقامة اعلال کردند برای موافقت فعل اگرچه تابع تعلیل

قایم بود و در اکرم و اغیل بسلامت ماند زیرا که اکثر کر وزن افعل است و در احیی و استحیی و

استهوی اعلال نکردند زیرا که در لام کلمه ایشان تعلیل شده است و در قاول بسلامت

ماند زیرا که ماقبل او حرف ساکن قابل حرکت نیست و در اجتور بسلامت ماند زیرا که ما قبل

او ساکن مشعر نیست یا که ... است و در اعور استعمال نکردند زیرا که در اصل بسلامت

مانده است فلذلک تقول اعار جسمی قول من تقول عار و اعور علی قول من یقول عور قایل در اصل

قاول بود واو را بهمزه بدل کردند قایل شد ... ان هر واوی و یا که بعد از الف ...

افتد و در اصل بسلامت نماند ... آن را همزه بدل کنند چنانچه قایل و بایع و در مقاول و مبایع

بسلامت ماند زیرا که در اصل بسلامت مانده ... تقول عاور ... علی الاستعمال التعویر

... هر واوی یا یای که بعد از الف ... ساکن ... حرف ...

باشد و بعد آن واو یا حرف ساکن نبود آن را بهمزه بدل کنند چنانچه أوائل که أوایل بود و در معایش و معاون ...

ماند زیرا که پیش از الف مفاعل حرف علت نیست **بدانکه** تقدم حرف علت مشروط در اعلال

حرف اصلی است اما در زایده نه فلذلک تقول اشاوِد فی جمع اَشْوَد و صحایف فی جمع صحیفة

و عجایز فی جمع عجوزة و در قواویس ... سلامت ماند زیرا که بعد او حرف ساکن است **الیائی**

باعَ یبیعُ بیعاً فهو بائعٌ و بیعَ یُباعُ بیعاً فذاک مَبیعٌ **الامر منه** بِعْ **والنهی عنه** لا تَبِعْ مَبیع

در اصل مَبْیُوع بود حرکت یا را بما قبل دادند کما تقدم بعده ضمه ما قبل یا را بکسره بدل کردند برای

سلامتی یا وکذلک برای کر ساکن بجای عین کلمه افتد و ما قبل او مضموم باشد ضمه را بکسره

بدل کنند برای محافظة یا چنانچه بِیض و قسمةٌ ضِیزی اما در مانند طوبی ضمه را بکسره بدل نکردند

للفرق بینه وبین فُعلی صفتیه پس دو ساکن بهم آمدند یا را حذف کردند لان الواو علامة

والعلامة لا تحذف پس واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را یا کردند مَبیع شد و قیل واو

را حذف کردند لان الزاید احق بالحذف اما مثل مغیوفة و مخیوطة شاذ است **و من**

المهموز الفاء آبَ یَؤوبُ اَوباً فهو آیبٌ ... **الامر منه** اُبْ **والنهی عنه** لا تَؤُبْ

والمهموز اللام جاءَ یجیءُ مجیئاً فهو جاءٍ وجِیءَ ... جیئاً فذاک مَجیءٌ **الامر منه** جِیءْ

والنهی عنه لا تَجِئْ جاءٍ در اصل جایئ بود دو وجه است اول آنکه یا را بهمزه بدل کنند کما تقدم هر دو

همزه متحرک در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود دوم را بیا بدل کردند کما تقدم پس

اصل قاضی کردند چنانکه شد واین قول سیبویه است دوم آنکه عین کلمه را قلب کردند بجای لام کلمه

بردند کراهیة لاجتماع الهمزتین واین قول خلیل است بعده اعلال قاضی کردند چنانکه شد وعلی هذا

خطایا کان فی الاصل خطائی علی وزن فعایل کما هو القیاس فی جمع فعیلة ثم قلبت الیاء همزة

کما تقدم فاجتمع الهمزتان فقلبت الهمزة الثانیة یاء کما تقدم فصار خطائی فقلبت الهمزة یاء مفتوحة

کما هو القیاس فی نحو مطایا واین قول سیبویه است اما بر قول خلیل قلب کردند همزه را بجای یا

بردند ویا را بجای همزه فقعل به ما فعل فی مطایا وعلل دیگر از آنچه مذکور شد دیگر در شد بیرون

آیند چون تامل کرده شود ان شاء الله تعالی وصرف خاف یخاف ومانند بیاید در باب وطال

یطول همین قیاس باید کرد وکذلک الابواب المنشعبة چنانچه از باب افعال اغاث یغیث اغاثة

فهو مغیث واغیث یغاث اغاثة فذاک مغاث الامر منه اغث والنهی عنه لا تغث

اما اخیل واغیم واهوج واحوج ومانند آن شاذ است اغاثة در اصل اغواثا بود حرکت

واو را نقل کردند واو را الف کردند بعده دو الف بهم آمدند اول را حذف کردند و

عوض او تا در آخر آوردند اغاثة شد قانون هر جا که مصدر حذف شود

بغیر التقا تنوین عوض او تا در آخر آوردند چنانچه عده وجهة و اغاثة واستقامة و مانند

الانفعال انحیاز یحاز انحیازا فهو منحاز والمنحاز منه منحاز فذاک منحاز الامر منه انحز والنهی

عنه لا تنحز بسم الله علی واسم المفعول مجرد و مزید فیه اینجا بسم الله علی مفعل مکسور العین

و اسم المفعول منفعل بفتح العين و من باب الانفعال انقاد ينقاد انقياداً فهو منقاد و انقيد ينقاد انقياداً
فذاك منقاد الامر منه انقد و النهي عنه لا تنقد و من باب الاستفعال استعان يستعين استعانة فهو مستعين
و استعين يستعان استعانة فذاك مستعان الامر منه استعن و النهي عنه لا تستعن اما استحوذ يستحوذ
استحواذاً پس شاذ است و از ابواب دیگر از اجوف اعلال نمیشود و من باب التفعیل چنانچه حوّل یحوّل
تحویلاً فهو محوِّل و حُوِّل یحوَّل تحویلاً فذاک محوَّل الامر منه حوِّل و النهی عنه لا تحوِّل و من باب التفعّل تحوّل
یتحوّل تحوّلاً فذاک متحوِّل الامر منه تحوَّل و النهی عنه لا تتحوّل و من باب المفاعلة ناول یناول مناولة
فهو مناوِل و نوول یناوَل مناولة فذاک مناوَل الامر منه ناوِل و النهی عنه لا تناوِل و من
باب التفاعل تناول یتناول تناولاً فهو متناوِل و تنوول یتناول تناولاً فذاک متناوَل الامر منه تناول
و النهی عنه لا تتناول و علی هذا القیاس صرف الناقص دعا یدعو دعواً و دعاءً فهو داعٍ و دُعی
یُدعی دعاءً فذاک مدعوّ الامر منه اُدعُ و النهی عنه لا تدعُ دعاء در اصل دعاو بود واو را
بهمزه بدل کردند دعاء شد **قانون** هر واوی و یائی که بعد از الف زائده در طرف
و یا در حکم طرف آن را بهمزه بدل کنند چنانچه عاء و عذارة و ستقاء و ستقاءة و در
و شقاوة مستثنا باشد زیرا که نه در طرف است و نه در حکم طرف بعد زائی جمع زائده است
باشد زیرا آنچه ماقبل او الف زائده نیست بدل است مدعوّ در اصل مدعوو بود واو را ساکن کردند
مدعوّ شد **قانون** هر واوی و یائی که در طرف باشد مضموم یا مکسور ما قبل او نیز مکسور

با مضموم آن را ساکن گردانند و حرکت او را حذف کنند چنانچه یَدعُو و یَرمِی در رفع و در رام و

لن یَدعُوَ و لن یَرمِیَ و اَجِیبُوا داعِیَ الله ساکن نکردند زیرا که نه مضموم است و نه مکسور و دُعِیَ در

اصل دُعِوَ بود واو را یا کردند دُعِیَ شد **قانون** هر واوی که ما قبل او مکسور بود در یکی از این

پنج مواضع آن را بیا بدل کنند **اول** آنکه هر واوی که ساکن مظهر بود و ما قبل او مکسور چنانچه میزان

و میعاد که امر و **دوم** آنکه بجای لام کلمه بود و ما قبل او مکسور چنانچه دُعِیَ و دُعِیتُ و داعیة

و رَضِیَ و رَضِیتُ **سیوم** آنکه هر واوی که در مصدر بود و ما قبل او مکسور و در فعل او معتل

مانده باشد چنانچه قام قِیامًا و در لاوَذَ لِواذًا و قِوامًا سالم ماند زیرا که در فعل او سالم مانده

است اما حال حِوَلًا شاذ است **چهارم** آنکه هر واوی که در جمع باشد و در واحد آن

معتل مانده باشد چنانچه دِیار جمع دار و تِیَرَة جمع تارة و در طِوال جمع طویل سالم ماند

زیرا که در واحد او سالم مانده است **پنجم** آنکه هر واوی که در جمع باشد و در واحد

آن ساکن بوده باشد و بعده الف جمع باشد چنانچه حِیاض جمع حَوض اما ثِیَرَة جمع ثَور

شاذ است اُدعُ در اصل اُدعُو بود واو را حذف کردند اُدعُ شد **قانون** هر واو و

یایی و الفی که در طرف باشند در حالت جزم ساقط شود چنانچه لم یَدعُ و لم یَرمِ و

لم یَخشَ و اُدعُ و اِرمِ و اِخشَ **صرف** [illegible] دَعا دَعَوا دَعَت دَعَتا دَعَونَ

دَعَوتَ دَعَوتُما دَعَوتُم دَعَوتِ دَعَوتُما دَعَوتُنَّ دَعَوتُ دَعَونا **مجهول** دُعِیَ دُعِیا

دُعُوا دُعِيَتْ دُعِيَتَا دُعِينَ دُعِيتَ دُعِيتُمَا دُعِيتُمْ دُعِيتِ دُعِيتُمَا دُعِيتُنَّ دُعِيتُ دُعِينَا وَ دُعُوا در

اصل دُعِوُوا بود حرکت واو ما قبل را دور کردند اجتماع ساکنین شد واو اول بیفتاد دُعُوا شد سوال واو را چرا بیا

بدل نکردند جواب برانچه در حکم توسط است زیرا که ضمیر مرفوع متصل در حکم جزو کلمه است

پس آنچه پیش از وی باشد در حکم وسط باشد دلیل برانکه ضمیر مرفوع متصل بمنزله جزو کلمه است انکه

چون ضمیر منصوب متصل بدو لاحق شود فصل میان ضمیر مرفوع متصل و عامل او درست نباشد مستقبل معروف

يَدْعُو يَدْعُوَانِ يَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوَانِ يَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ تَدْعِينَ تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ

اَدْعُو نَدْعُو جمع مذکر و مونث هر دو بر یک طریق آیند الا ان الواو ضمیر فی جمع المذکر و لام الکلمة

فی جمع المونث و وزن الاول یفعون و وزن الثانی یفعلن مجهوله یُدْعَی یُدْعَیَانِ یُدْعَوْنَ تُدْعَی

تُدْعَیَانِ یُدْعَیْنَ تُدْعَی تُدْعَیَانِ تُدْعَوْنَ تُدْعَیْنَ تُدْعَیَانِ تُدْعَیْنَ اُدْعَی نُدْعَی یُدْعَیَانِ در اصل

یُدْعَوَانِ بود واو را یا کردند یُدْعَیَانِ شد **قانون** هر واوی که در کلمه ثالث باشد چون

رابع گردد بقاعده و حرکت ما قبل او مخالف او باشد آن واو را بیا بدل کنند چنانچه یُدْعَیَانِ

و یُزْعَیَانِ و اَعْلَیْتُ و اَغْزَیْتُ و اِسْتَعْلَیْتُ و مُعْلَیَانِ و مُسْتَعْلَیَانِ و در عَدَاوَة واو را

بیا بدل نکردند زیرا که ما قبل او متحرک نیست و اشکالیة محمول است بر حکایة و غیر ذلک

و انچه سعد ... از ما قبل مختص است بیا الا یا در اخیا نحو حکایة و سقایة بود واو

و بدایة و در نهایة و غیرها اما پس آنچه بواو آید در را بیا بدل کنند تا در صورت مخالف

نباشد وهذا كما قال بعضهم في نحو گیونة که در اصل گوونة بوده واو را بیا بدل کرده‌اند زیراکه

این وزن در مصدر اجوف بیا غالب است چنانچه قیلولة و شیخوخة وغیر ذلک فاجرای باب واو بر

واو یا استقبل معروف با نون ثقیله یَدْعُوَنَّ یَدْعُوانِّ یَدْعُنَّ تَدْعُوَنَّ تَدْعُوانِّ یَدْعُونانِّ

تَدْعُوَنَّ تَدْعُوانِّ تَدْعُنَّ تَدْعِنَّ تَدْعُوانِّ تَدْعُونانِّ اَدْعُوَنَّ نَدْعُوَنَّ مجهول یُدْعَیَنَّ یُدْعَیانِّ

یُدْعَوُنَّ تُدْعَیَنَّ تُدْعَیانِّ یُدْعَیْنانِّ تُدْعَیَنَّ تُدْعَیانِّ تُدْعَوُنَّ تُدْعَیِنَّ تُدْعَیانِّ تُدْعَیْنانِّ

اُدْعَیَنَّ نُدْعَیَنَّ یَدْعُنَّ در اصل یَدْعُوُونَنَّ بود واو الف گشت بیفتاد چون نون ثقیله

متصل گشت نون اعرابی ساقط شد دو ساکن بهم آمدند واو و نون مدغم واو را ضمه دادند

یدعون شد قانون هرجاکه دو ساکن بهم آمدند برغیر حد خود اول ایشان واو جمع

باشد و حرکت ما قبل او مخالف باشد آن را ضمه باید داد چنانچه دعوا الله و اخشوا الناس

تُدْعَیِنَّ که در اصل تُدْعَوِیْنَنَّ بود واو الف گشت و بیفتاد چون نون ثقیله بوی متصل شد نون

اعرابی ساقط شد بعده دو ساکن بهم آمدند یا و نون مدغم واول ایشان مده نیست

یا را حرکت کسره دادند کما هو الاصل فی السکون و سیاتی حکمه انشاء الله تعالی جحد فعل

مستقبل معروف لم یَدْعُ لم یَدْعُوا لم یَدْعُوا لم تَدْعُ لم تَدْعُوا لم یَدْعُونَ لم تَدْعُ لم تَدْعُوا

لم تَدْعُوا لم تَدْعِي لم تَدْعُوا لم تَدْ[illegible] لم اَدْعُ لم نَدْعُ مجهول لم یُدْعَ لم یُدْعَیا لم یُدْعَوْا

لم تُدْعَ لم تُدْعَیا لم یُدْعَیْنَ لم تُدْعَ لم تُدْعَیا لم تُدْعَوْا لم تُدْعَيْ لم تُدْعَیا لم تُدْعَیْنَ لم اُدْعَ

لم تدع **نفي تاكيد** لن يدعو لن يدعوا لن يدعوا لن يدعون لن تدعو لن تدعوا لن تدعوا لن تدعي

لن تدعوا لن تدعون لن ادعو لن ندعو **مجهول** لن يدعى لن يدعيا لن يدعوا لن تدعى لن تدعيا لن يدعين

لن تدعى لن تدعيا لن تدعوا لن تدعى لن تدعيا لن تدعين لن ادعى لن ندعى **امر غايب** ليدع ليدعوا

ليدعوا ليدع ليدعوا ليدعون **حاضر** ادع ادعوا ادعوا ادعي ادعوا ادعون **متكلم** لادع لندع **مجهول**

غايب ليدع ليدعيا ليدعوا لتدع لتدعيا ليدعين **حاضر** لتدع لتدعيا لتدعوا لتدعي لتدعيا

لتدعين **متكلم** لادع لندع **نهي غايب** لا يدع لا يدعوا لا يدعوا لا تدع لا تدعوا لا يدعون **حاضر** لا تدع

لا تدعوا لا تدعوا لا تدعي لا تدعوا لا تدعون **متكلم** لا ادع لا ندع **مجهول** لا يدع لا يدعيا لا يدعوا لا تدع

لا تدعيا لا يدعين لا تدع لا تدعيا لا تدعوا لا تدعي لا تدعيا لا تدعين لا ادع لا ندع **اسم فاعل** داع

داعيان داعون داعية داعيتان داعيات **مفعول** مدعو مدعوان مدعوون مدعوة مدعوتان

مدعوات مدعو در اصل مدعوو بود واو اول را در دوم ادغام کردند مدعو شد **قانون** هرجاکه

دو حرف از یک جنس بهم آیند اول را در دوم ادغام کنند و سیاتی شرحه في صرف المضاف انشاء

الله تعالی **الناقص** يعني من مهموز العين راى يرى رؤية فهو راء ورئي يرى رؤية فذاك مرئي

الامر منه ر والنهي عنه لا تر مرئي در اصل مرئوي بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند و ما قبل او

کسره کردند مرئی شد **قانون** هرجاکه وا و یا بهم آیند و اول ایشان ساکن باشد و یکی از ایشان

جدا از دیگری نباشد و آن کلمه تصغیر و فعل نباشد آن وا را یا کنند و یا در یا ادغام کنند چنانچه مرئي

وتشدید ذ ایام و اگر ماقبل آن ضمه باشد او را بکسره بدل کنند و در یوم و دویل واو را یا نکردند زیرا که اول ایشان

ساکن نیست و در نجویع و دیوان واو را یا نکردند زیرا که واو از الف بدل است و در اول و یا بدل از واو است

و در دوم و دو را در اسود ادغام نکردند زیرا که کلمه تصغیر اسود است و اسود بر وزن افعل است اما حیوة و ضیون

شاذ است صرف الماضي معروف رَاوُر رَیا رَاوُرَت رَاتَارِیِن رَمَیت رَتیما رَ

رَمَیت رَتیمار رَیِن رَوُیت رَتیا مستقبل معروف رَیِي رَیان رَیِون تَرَيِي تَرَیان

رَیِن تَرَيِي تَرَیان تَرَوُن تَرَیِن تَرَیان تَرَیِن ارَيِي رَيِي مجهول رَيِي رَیان رَیِون تَرَيِي تَرَیان

رَیِن تَرَيِي تَرَیان تَرَوُن تَرَیِن تَرَیان تَرَیِن ارَيِي رَيِي مستقبل با نون ثقیله رَیِن رَیان رَیِون

تَرَیِن تَرَیان رَیِنان تَرَیِن تَرَیان تَرَوُن تَرَیِن تَرَیان تَرَیِنان ارَیِن رَیِن مجهول رَیِن رَیان

رَیِون تَرَیِن تَرَیان رَیِنان تَرَیِن تَرَیان تَرَوُن تَرَیِن تَرَیان تَرَیِنان ارَیِن رَیِن امر غایب

لیَر لیَریا لیَرَوا لیَتَر لیَتَریا لیَرَیِن حاضر رَ ریا رَوا رِيِي ریا رَیِن لا مر لیَر مجهول لیُر لیُریا لیُرَوا لیُتَر

لیُتَریا لیُرَیِن حاضر لیُتَر لیُتَریا لیُتَرَوا لیُتَرِيِي لیُتَریا لیُتَرَیِن لا مر لیُر امر معروف با نون ثقیله لیَرَیِن

لیَریان لیَرَوُن لیَتَرَیِن لیَتَریان لیَرَیِنان حاضر رَیِن ریان رَوُن رَیِن ریان رَیِنان لا مر لیَرَن

نهي معروف لا یَر لا یَریا لا یَرَوا لا یَتَر لا تَریا لا یَرَیِن لا تَر لا تَریا لا تَرَوا لا تَرِيِي لا تَریا لا یَرَیِن

لا ار لا نَر و علی هذا مجهول اسم فاعل رَاءٍ رَاءِیان رَاءُون رَائیَة رَائیتان رَائیات

اسم مفعول مَرئِي مَرئیان مَرئیُون مَرئیَة مَرئیتان مَرئیات و علل دیگر از آنچه در پیش

یاد کرده شده است بیرون آنچه چون مثال کرده شود انشاء الله تعالی در ابواب مشعبه همبرین قیاس باید کرد
چنانچه من باب الافعال اعلی یعلی اعلاءً فهو معلی واعلی یعلی اعلاءً فذاک معلی الامر منه اعل و
النهی عنه لا تعل ومن مهموز الفاء والناقص آلی یولی ایلاءً فهو مول وآلی یولی ایلاءً فذاک مولًی
الامر منه آل والنهی عنه لا تول ومن مهموز العین اتی یتی اتایةً فهو متی واتی یتی اتایةً فذاک متی
الامر منه ات والنهی عنه لا تت مذکور ارئی یری ارایةً فهو مرء واری یری ارایةً فذاک مری
الامر منه ار والنهی عنه لا تر بنا بر تخفیف نقل حرکة الهمزة الی ما قبلها وحذف الهمزة ومن باب التفعیل
نجی ینجی تنجیةً فهو منج ونجی ینجی تنجیةً فذاک منجی الامر منه نج والنهی عنه لا تنج مصدر ناقص ومهموز
اللام بر وزن تفعلة آید چنانچه تجزئة وتبرئة وتشریة وتسمیة ومن باب المفاعلة ناجی یناجی
مناجاةً فهو مناج ونوجی یناجی مناجاةً فذاک مناجی الامر منه ناج والنهی عنه لا تناج ومن
باب الافتعال اعتری یعتری اعتراءً فهو معتر واعتری یعتری اعتراءً فذاک معترًی
الامر منه اعتر والنهی عنه لا تعتر ومن باب الانفعال انقضی ینقضی انقضاءً فهو منقض و
انقضی ینقضی انقضاءً فذاک منقضی الامر منه انقض والنهی عنه لا تنقض ومن باب التفعل
تمنی یتمنی تمنیاً فهو متمن الامر منه تمن والنهی لا تتمن تمنیاً در اصل تمنواً بود واو را بیا بدل کرد
وماقبل یا کسره دادند تمنیاً شد قانون هر واوی که در اسم متمکن در طرف افتد
وماقبل او مضموم آن واو را بیا بدل کنند وبعده ماقبل را بکسره بدل کنند زیرا که هر یای که

در طرف افتند وما قبل او مضموم آن ضمه را بکسره بدل کردند چنانچه تشقي وتمني وتبني شد بعده اعلال
قاض کردند تبين وشدّ ومثله قلنس في جمع قلنسوة وادل جمع دلو ودر قلنسوة بسلامت ماند زیرا نچه در
طرف نیست ودر هو ویدعو بسلامت ماند زیرانچه اسم متمکن نیست وبدانکه بتوسط حرف ساکن
زاید میان ضمه وواو در جمع مانع اعلال نیست ودر واحد مانع است تقول دلي وعصي في جمع دلو وعصا
وعتو وعتوا بالتصحیح ودروا بود که فارا اتباع کنی بعین فتقول عِصِيّ ودِلِيّ واما در نحو جمع احوي بسلامت
زیرا نکه وا زاید نیست عین کلمه است ومن باب الافعلال ارعوی یرعوی ارعواءً فهو مرعو
الامر منه ارعو والنهي منه لا ترعو ارعوی در اصل ارعوو بود وآخر را بالف بدل کردند وادغام
نشد لان الابدال مقدم علی الادغام فلذلک یقول قوي یقوی در دن توی یقو وقوان ودون دوان
ومن باب الاستفعال استدعی یستدعي استدعاءً فهو مستدع واستدعي یستدعي
استدعاءً فذاک مستدعی الامر منه استدع والنهي عنه لا تستدع وعلی هذا القیاس صرف اللفیف
المفروق وفا فعل او را با معتل الفا قیاس کنند ولام فعل او را با معتل اللام قیاس باید کرد
چنانچه وقی یقي وقایة فهو واق ووقي یوقي وقایة فذاک موقي الامر منه ق والنهي لا تق
الوقف قه ولا تقه واما در لفیف مقرون [illegible] لام کلمه او را بر معتل اللام قیاس کنند وعین
کلمه او را اعلال نباید کرد تحرزاً عن توالي الاعلالین الا في نحو طي ولي مما اجتمع فیه الواو والیاء وتقدم
احدهما بالسکون لما تقدم تقول حيي یحیی حیوة وطوی یطوي طیا فهو طاو وطوي یطوی طیا فذاک مطوي

لا مرجمنه اطو والنبي عنه لا تطوبيقي العين سالمة داخل اللام کاتري اما رايته وايته شاو گفت عرف

مضاف مدّ يمدّ مدّوا فهو مادّ و مد يمد مدّ افداک مددود الامنه تمدّ مدّ امدد و النهي عنه لا تمد لا تمدّ لا تمدّ

امدد و تمد در اصل مدد بوده است دال اول را ساکن کردند و در دوم ادغام کردند مدّ شد فالو

هرجا که دو حرف متحرک از يک جنس بهم آيند بر سبيل لزوم ويا از دو مخرج متقارب اول ساکن و دوم

متحرک باشد و يکي از ايشان زايده براي الحاق نباشد و مانند ايشان مدغم نباشد و يکي از ايشان مبدل

باشد و کلمه ذو التباس امين باشد اول را در دوم ادغام کنند چنانچه ذبّ و ربّ و قسّت و

مدّت و در مدد و سبب ادغام نکردند زيرا انچه اول ايشان مبدل است و در تدقلن و قرن

ادغام نکردند زيرا انچه حرف دوم متحرک نيست و در قعدد و شتّق ادغام نکرده اند زيرا انچه حرف

دوم زايده براي الحاق است و در حبّب ادغام نکردند زيرا انچه ما قبل او حرف مدغم است و در

تزل ادغام نکردند زيرا انچه اجتماع اين دو حرف بر سبيل لزوم نيست و در مانند حيي مما کان اعلها

بدلا دوما متحرکان جاير ادغام و الاظهار بخلاف مرمي مما کان اولها ساکنا وجب الادغام

برا کره هرجا که دو حرف از يک جنس بهم آيند در يکي ازين سه طريق تخفيف کنند اما ادغام کا ذکرنا

تحذف و اين بر دو نوع است سماعي چنانچه ظلت در اصل ظللت بوده است و قياسي چنانچه در

تمزل و الابدال و آن نيز بر دو نوع است سماعي چون قد خاب من دسيها اصله دسسها و قياسي

چنانچه در مانند بشيراز و دياس و ديوان و در مانند تقوي که در اصل تقيد بوده است حرکت

اولی را با قبل دادند پس دال در دال ادغام کردند یمدّ شد **قانون** هرجا که دو حرف یکجنس بهم
آیند و ما قبل ایشان ساکن بود حرکت حرف اول با قبل باید داد و عین کلمه را در لام کلمه ادغام
باید کرد چنانچه یمدّ و یظلّ که در اصل یمدد و یظلل بوده است حرکت حرف اول با قبل دادند و عین
کلمه را در لام کلمه ادغام کردند یمدّ و یظلّ شد مدّ در اصل امدد بوده است حرکت دال با قبل دادند
و همزه وصل را حذف کردند بعدم الاحتیاج الیها و لام کلمه را حرکت دادند بعده ادغام کردند
مدّ شد **قانون** هرجا که دو ساکن بهم آیند بر غیر حدّ خود و اول ایشان زنده نباشد
آخر حرف را حرکت باید داد والاصل فیه الکسر و غیره لعارض کالضم فی واو الجمع نحو یغزون و
دعوا الله و یدعون والفتح فی الم الله اذ اتصل المیم مع الله حذف الهمزة فصار التقاء الساکنین
ففتحت المیم لان الفتحة اخف الحرکات وجاز الاوجه فی نحو مدّ الکسر لانها الاصل والفتحة
لخفة والضم للاتباع الا اذا لقیه ضمیر الغایب والغایبة فحتم الضم نحو مدّه فی الاول والفتح
فی الثانی نحو مدها علی الاکثر لیس الا علی وجه واحد وجاز مدها بالکسر علی القلیل و بدانکه احکام
ادغام بسیار است اگر مفصل یاد کرده شود این مختصر احتمال نتواند کرد و بنابراین قدر که گفته شد تمام است اسلم
ارشدک الله تعالی ان تاء الافتعال مختصة بکلام لا تلوی نحته یا ذکرنا والمجانبة الیها باسته گفته
فافردناه بالذکر بدان اتم الله سعادتک که چون بجای فاء کلمه در باب افتعال یکی از حروف مطبقه افتد و
هی الطاء والظاء والصاد والضاد تا را بطا بدل کنند لیکن مع الظاء ... ادغام لا غیر نحو اطّبع

مع الظهار الادغام والابانة نحو اظّلم واطّلم واظطلم ومع الضاد الابانة والادغام بقلبها صادا لاغير

نحو اصطبر واصّبر وكذا مع الضاد نحو اضطرب واضّرب وقد حكي اضّجع في اضطجع و چون دال وذال و

زا باشد تا را بدال بدل باید کرد ولیکن مع الدال الادغام نحو ادّعي ومع الذال الابانة والادغام

بقلب احدهما الى الاخر نحو اذدكر وادّكر واذّكر وكذا مع الزاء نحو ازدان وازّان ولا يجوز فيه اذّان و

چون ثا باشد ادغام باید کرد بقلب احدهما الى الاخر نحو اثّار واتّار ولا يجوز الاظهار و چون سين

باشد اظهار و ادغام باید کرد بقلب الثانية الى الاولى چنانچه اسّمع واستمع ولا يجوز اتّمع مع قلب

الاولى الى الثانية و چون بجای فاء این کلمه تا افتد یا صاد ادغام واظهار روا بود و در فا فعل ماضي

معروف عند الادغام فتح وكسره روا بود چنانچه قَتّلوا واقتتلوا وقِتّلوا واختصموا وخَصّموا و

همچنين در فعل مستقبل الا انه يجوز السكون الفا في المستقبل نحو يخصّمون ويخِصّمون ويخَصّمون و در اسم فاعل و

اسم مفعول مضموم نیز کنند للاتباع نحو مقتّلون ومقِتّلون ومقُتّلون ومقتتلون و در تفعل

و تفاعل چون بجای فا کلمه طا افتد یا تا روا بود که او را ساکن کنند و در دوم ادغام کنند والف

وصل در اول او در آرند چون اطّهّر واثّاقل والله اعلم بالصواب تمّ هذه النسخة مسمّى

بزرادی تحریر فی التاریخ ... شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۷ الهجری

الله الله فخر فخر اصحی و

رحمن الرحیم

لا حول و لا قوت الا باللہ

الرحمن الرحیم رحمن

بسم الله الرحمن الرحیم

لا حول و لا قوت الا باللہ

لا الہ الا اللہ

لا حول و لا قوت الا باللہ

لا حول و لا قوت الا باللہ

لا حول و لا قوت الا باللہ